

لذت‌های زندگی (۳)

محمد حیدری

(ابا حیدر)

(۲۰۰)



انتشارات رازنهان

۱۳۹۸

سرشناسه	: حیدری، محمد، ۱۳۲۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: لذت‌های زندگی (۳) / محمد حیدری (بابا حیدر)؛
مشخصات نشر	: تهران: راز نهان، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۱۴ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۴۸-۷۳۸-۲
انگیزه و فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: حیدری، محمد، ۱۳۲۹ - - یادداشت‌ها، طرح‌ها و غیره
موضوع	: نثر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Persian prose literature -- 20th century
رده بند کنگره	: PIR۸۰۳۱
رده بندی سی	: ۸۶۲/۸۶۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۴۶۹۳۴

آدرس میدان علامه اول جمال زاده جنوبی، کوچه دانشور، پلاک ۱۲، واحد ۲ شماره تماس: ۰۲۱۶۶۹۰۱۸۴۱ - ۰۹۱۲۲۳۳۰۲۶۹

آدرس اینترنتی: raznahanbook@gmail.com

آدرس سایت: www.raznahanbook.co



عنوان کتاب	لذت‌های زندگی (۳)
مؤلف	محمد حیدری (بابا حیدر)
صفحه آرا	رضا کاوه
طراح جلد	پیرین سعادتانی
هواپرستار	یاسمین حیدری
ناشر	راز نهان
شمارگان	۱۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ	اول ۱۳۹۸
قیمت	۲۵۰۰۰ تومان
ISBN: 978-600-448-738-2	

فهرست مطالب

۷.....	ندمه
۱۱.....	فقط تو!
۳۹.....	آدمی!
۴۱.....	سلام من برسان
۴۴.....	سالی که گذشت
۴۸.....	آرزو بر جوانان عید نیست
۵۱.....	اشخاص بالغ
۵۲.....	مهمانی یا کریم‌ها!
۵۶.....	لذت «خود» بودن
۷۱.....	چه قدر می‌توان شاد بود؟
۷۵.....	اولین لذت‌ها!
۸۴.....	واژه‌های زندگی
۸۵.....	سهم ما از زندگی...؟!
۱۰۶.....	خاطره‌های نو به نو
۱۲۲.....	نامه‌ی سی و نهم
۱۲۴.....	کار و کوه و کتاب
۱۳۶.....	باز هم کتاب
۱۵۱.....	کوه
۱۶۹.....	«باز هم زندگی»

۱۷۱	ما در چه وضعیتی هستیم؟
۱۷۵	آیین هندو
۱۷۶	شادی و شادمانی
۱۷۸	مرغان سلامت می کنند
۱۸۴	انسان بودن
۱۸۶	لحظه ها
۱۸۷	«معنای زندگی»
۱۸۸	س رسته!
۱۸۹	«آبدای ریز»
۱۹۰	خوش باش!
۱۹۲	«اخلاق ناصیه»
۱۹۳	لذت مطالعه
۱۹۵	لذات زندگی
۱۹۸	در هوایت
۱۹۹	«آنا...»
۲۰۰	پایان نوید بخش
۲۰۴	از امثال و حکم دهخدا
۲۱۱	نمی دانم شما چه فکر می کنید؟
۲۱۳	قصه ما...

مقدمه

از روزی که چشم نه بهان روشن گشوده‌ام تا به امروز، در طول ۲۵۰۰۰ روز و شب، زندگی برای من، در چشم من، در جان من، همواره تازه‌ی تازه بوده است. هست من چیزی از کهنگی و فرسودگی در آن ندیده‌ام. زیرا که پیوسته قلب را تازه گرفته، رشد مرا در نظر داشته و مراقب حال من بوده و هست. زندگی، که سیده است، تا من چند صبحی که در این عالم سرتاسر تازگی نفس می‌بخشم، سالم باشم. خوش باشم و لذت ببرم. در این راه از تمامی عوالم و کائنات موجود خود استفاده کرده و به کار برده است بی آنکه من بدانم و منتی بر گردن من نهاده باشد. نه به خدا.

دیگر چه کاری می‌توانست بکند که نکرده؟ چه داشته که صرف من ننموده؟ و چه از دستش برمی‌آمده که کوتاه آمده و از من دریغ کرده است؟ نه، به نظر من که برای من «سنگ تمام» گذاشته، چه در بزرگ

کردن و چه در پرورش و پرورده کردن چه در آماده سازی و قدرتمند کردن من و... از هر جنبه و زاویه‌ای که فکر می‌کنم، می‌بینم که چیزی کم و کسری ندارم. درست همان قدری که برای یک سوسک، برای یک کرم، برای یک کلاغ، و یا برای یک زنبور مایه و وقت گذاشته و صرف کرده، برای من نیز همان اندازه که از آنها مراقبت نموده و رشد بدنی و جسمی آنان سرمایه‌گذاری نموده، برای من نیز. دیگر چه کار می‌توانست بخندم؟ و کمال آنچه از او برمی‌آمده، به کار برده و...

حال می‌رسیم به نتیجه محاسبات، کاری که می‌بایستی خانواده، روستا، شهر و در کل بشریت با انجام می‌سازید و انجام می‌داد. خوب، در این مرحله نیز به نظر من، کوتاهی سه طوری که خانواده تا آنجایی که می‌شد، می‌توانست، بلد بود، آگاهی دارایی داشته بدین کار خیر اقدام کرده و مرا پرورده و تحویل مراحل بعدی داده است. و سپس، شهر و کشور و گروه‌های گوناگون جهانی، از آنچه که تا به امروز آماده کرده و دستاورد داشته و هدایایی را از گذشتگان گرفته و به آیندگان که یکی هم من باشم، اهدا نموده است.

حالا من می‌بایستی که از این همه ارث و میراث موجود، در سطح روستا و شهر و کشور، سهم خود را می‌گرفتم. یا می‌دادند. تا من نیز،

هر چه بیشتر و بیشتر از لذت‌ها و امکانات موجود در اینجا بهره‌مند می‌شدم و خوش می‌گذراندم و موفق...

با این حال، همین که به اینجا می‌رسیم، کمی گرفتار شده و به بن بست بر می‌خوریم! و مشکل ما آغاز می‌شود. زیرا که تشریح این اوضاع و حال و هوا، کمی مشکل به نظر می‌رسد و در حقیقت، آنچه که ما در این صفحات نفید، بیهوده می‌کنیم، همین قسمت است و نه آنکه طبیعت و یا جهان آفرین چنین، کم از کسری برای ما گذاشته باشد. نه، ما از آن جنبه گرفتاری نمی‌بینیم و اگر هم باشد، باز هم بایستی خودمان آنها را برطرف نماییم. ولی عمده درگیری ما با این زندگی و چگونگی برخورد با اطرافیان و استفاده کردن از آنچه که موجود می‌باشد، است.

اینکه در اساس، سهم ما از این همه نعمت و موهبت‌های موجود، لذت‌های زندگی و... چقدر است مهم می‌باشد! زیرا که، اندازه قادر هستیم که از آنها بهره‌برداری نموده و به کار ببریم، برای ما اسباب دارد. اینکه در این راه جامعه، خانواده و عوامل دیگر تا چقدر ما را یاری رسانند و ماده برای یک زندگی خوب و انسانی کرده‌اند؟! تا کجا می‌توانیم قدم برناریم و مجاز هستیم؟! و یا آنکه این جسم ما، با این قد و قواره و حجم تا کجا کشش و گنجایش داشته و می‌تواند از این همه موهبت‌ها و لذت‌ها، استفاده کرده و برگیرد؟ و یا در این محدوده‌ی زمانی و مکانی، ما تا کجا مجازیم که

برویم، بیندیشیم و رخس تفکر و اندیشه‌هایمان را به جولان درآوریم، کمی مبهم می‌باشد آیا راه تابی نهایت باز است؟ یا آنکه به محدودیت‌هایی برخورد خواهیم کرد؟!

در این مسیر و مقدمه‌ها، واقعا برد آروزها و تفکرات ما چندان دورتر نمی‌رود، بلکه همچون کلاغ‌هایی که در بالای درختان و در اطراف لانه‌ها، جوجک‌ای که در لانه‌ها قارقار می‌کنند فاصله نگرفته و بالاتر نمی‌پرند، در نتیجه، در همان اطراف، با چند متر این‌ور و آن‌ور ترا حتی تا آنجایی که دیگر همگنان ما پریده و رفته‌اند نیز نمی‌پریم.

پس با این بیان، به زعم پارسی نیست، به اجبار هم که شده، بایستی با محدودیت‌های زمانی و مکانی کنار آمد. ساخت. یعنی در حد خود زیست. سازگار آمد. شاکر بود. و گرنه از شماره و تعداد لذت‌ها و روزهای عمر و شادی‌های زندگی کاسته شد، و آب می‌روند! چون که نه محیط ما آمادگی بیشتر از این‌ها را دارد و نه روان و جسم ما از چنان حجمی و توانی برخوردارند که بشود در کوتاه زمانی، و گریه‌گون گشته و گسترش یابیم. پس چه بهتر که خیلی از مسایل را در نظر آورد و گرنه... از آن سهام اندک و گذرای خویش نیز بی‌بهره شده و باز خواهیم ماند. پس چه بهتر که با «زمان» پیش برویم. زیرا که زمان بهترین حل‌کننده‌ی مسایل و جوابگوی پرسش‌های انسانی است.